

جلسه 011

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در فوارقى بود كه قانونيون و حقوقيون براى فرق بين شخص طبيعى و شخص اعتبارى بيان فرمودند. رسيديم به فارق چهارم. در فارق چهارم اين طور فرمودند، فرمودند كه بحسب نقل فرمودند كه فارق اين است كه شخص طبيعى كم كم سعه اهليت او صلاحيات او افزايش پيدا مى كند، از يك نقطه غير موسعى شروع مى شود هي رشد پيدا مى كند تا برسد به نقطه موسع. مثلاً يك طفلى را شما در نظر بگيريد خب وقتى متولد مى شود صلاحيتش به اين مقدار است كه مى تواند مالك بشود، بيش از اين ديگر صلاحيت ندارد، خودش مى تواند اول مالك بشود، اگر كسى فوت شد از كسانى كه ارث از او مى برد او ارث مى برد مالك مى شود. اما نمى تواند بخرد، نمى تواند بفروشد خودش، نمى داند قرض بگيرد قرض بدهد، خودش اين صلاحيت ها را ندارد. بله ولى او بر اساس غبطه يا عدم مفسده حالا هر چي كه فتاوا مختلف هست، آن ولى اش يك اختياراتى دارد. اما همين طفل وقتى كه سعه پيدا مى كند، رشد پيدا مى كند، تكامل پيدا مى كند به حد تميز مى رسد در آن جا باز اين سعه پيدا مى كند، علاوه بر اين كه مالك مى شود يك معاملاتى را مى تواند انجام بدهد. حالا باز آن جا هم يك اختلافاتى البته هست، مثلاً هنوز بالغ نشده ولى معاملات حقيره و كوچكى را به فتواى امام مى تواند انجام بدهد، يك پفكى مى خواهد بخرد مثلاً، آدمسى بخرد مثلاً، ايشان مى فرمايد اين معاملاتش صحيح است اذن ولى نمى خواهد. حالا عده اى هم در اين صورت هم مى گویند باطل است البته ولى بزرگانى هم مثل حضرت امام فرمودند در اين صورت معاملات در حقيرها درست است. حالا از سن تميز آمد بالاتر شد سن قانونى، سن بلوغ در اسلام و ضابطه اش هر چي گفتيم يا بحسب قوانين شد هجده سال چه كه قوانين مختلفى دارد. اين ديگر تمام اختيارات، تمام صلاحيت ها را كآن پيدا مى كند. پس صلاحيت از يك جاى كوچكى شروع مى شود شيئاً فشيئاً نمو پيدا مى كند رشد پيدا مى كند تا به تكامل مى كند. اما در شخص

اعتباری گفتند نه این حرف‌ها نیست، از روز اول تمام صلاحیت‌ها بر او اعتبار می‌شود، واجد تمام صلاحیت‌ها است، این جور نیست که اول کم باشد بعد یک مقداری اضافه بشود ثم تا برسد به آن‌جا. این فارقی است که گفتند که عبارتش را ظاهراً خواندیم. اما داوری‌ای که راجع به این مطلب در این‌جا بیان شده این است که تاراً، حالا من این جوری بیان می‌کنم تاراً ما به رسم جدل بخواهیم با این آقایان صحبت بکنیم، تاراً نه، واقع امر را می‌خواهیم حساب بکنیم. اگر به رسم جدل بخواهیم حساب بکنیم می‌گوییم که آقا شما خودتان در آن فارق سوم چی گفتید؟ گفتید که شخص اعتباری نیاز به چی دارد؟ به اعتبار دارد، این قول خودتان است، گفتید شخص حقیقی نیاز به اعتبار ندارد اما شخص اعتباری نیاز به چی دارد؟ به اعتبار دارد، در خلقتش در آفرینشش در به‌وجود آمدنش احتیاج دارد به دو چیز، یکی اعتبار معتبرین، دو: این‌که قانون کشور هم او را بپذیرد؛ این است. حالا ما قانونش را گفتیم بعداً بحث می‌کنیم اما اعتبارش را گفتیم که شما حالا می‌گویید. بر اساس این گفته‌ی خودمان که جدل این است که حرف طرف مقابل را بپذیریم بر اساس آنچه که خودش قبول دارد داوری کنیم. می‌گوییم این حرف را مگر نزدیک؟ خب خود شما حالا که این حرف را زدید ما به شما می‌گوییم اعتبار کجا نوشته شده اعتبار از اول باید با آن مرتبه‌ی اخیره باشد، به آن قله باشد؟ خب توی اعتبار هم ممکن است اول بگویند آقا تا پنج سال این مقدار صلاحیت برای این شخص اعتباری هست، پنج سال که گذشت تا مثلاً ده سال دیگر یک‌خرده بیشتر، بعد ده سال دیگر که گذشته بله، مثلاً می‌گویند آقا فلان شرکت ابتداءً فقط این معاملات کوچک را می‌تواند انجام بدهد، بعد می‌گویند آقا ده سال که گذشت خب تجربه پیدا کرده، پختگی پیدا کرده، مسلط شده به‌کار معاملات منطقه‌ای می‌تواند انجام بدهد. بعد می‌گویند آقا ده سال هم که معاملات منطقه‌ای انجام دادی دیگر معاملات بین‌الدولی، عالمی می‌توانی انجام بدهی. خب این هم از کوچک شروع می‌شود، متوسط، بالا. وقتی به اعتبار شد توی اعتبار که نوشته که از اول باید آن اعتبار حد اعلا را اعتبار بکنی. خب می‌شود آن‌جا هم از کم شروع می‌شود تا. این جدلی است بنا بر قول خود آن‌ها. اما اگر آن دوتا نظریه‌ای که در مقابل طارق سوم بیان شد که گفتیم آقا فرقی بین شخص، دوتا نظریه بود، می‌گفت فرقی بین شخص طبیعی و اعتباری نیست، یا در هر دو اهلیت

اعتباری است یا در هر دو اهلیت انتزاعی است. بنابر این مسلک هم به خدمت شما عرض شود، بعد انتزاع هم می‌گفت از چی هست؟ انتزاع از چی هست؟ گفت «مفهوم ینترعه العقل من اعتبار الحق و الواجب» گفتیم شبیه فرمایش شیخ اعظم که ایشان می‌فرماید احکام وضعیه مجعول شارع نیست، اصلاً شارع احکام وضعیه جعل نفرموده. شارع تکلیف‌ها را جعل می‌فرماید، ما به تناسب تکلیف‌ها انتزاع می‌کنیم یک عناوینی را که اسمش را می‌گذاریم احکام وضعیه. مثلاً گفتیم که شارع فرموده چی؟ فرموده مثلاً با خون، اگر چیزی با خوردنی، با خون تماس داشت لا تشربه، لا تأکله، آب و مایعات لا تشربه، اگر لباس شد لا تسلمه، اگر همین همین طور طواف نکن با او و هکذا و هکذا، این‌ها را فقط شارع می‌فرماید، نمی‌گوید دم نجس است، این احکام تکلیفیه را جعل می‌کند. ما می‌گوییم از این انتزاع می‌کنیم، پس می‌گوییم معلوم شد یک چیز پلیدی است، کتیفی است، نجس است که این حرف‌ها را راجع به آن زده. این نجس رجس این‌ها مجعول شارع نیست در نظر شیخ اعظم، این‌ها انتزاعی است. حالا این‌جا هم می‌گوید که یا برخلاف آقای آخوند و معروف بین بزرگان که تبعیت از شیخ و بعضی دیگر از بزرگان نکردند گفتند نه، شارع هم احکام وضعیه دارد هم احکام تکلیفیه دارد، احکام وضعیه را جعل می‌کند می‌گوید این نجس است بعد برای نجس احکامی جعل می‌کند می‌گوید «لا تصل فی النجس». «جنبوا مساجدکم النجاسة» نجسات را جعل می‌کند او را موضوع احکام قرار می‌دهد و این یک چیز عقلائی است، رسم عقلائی است، در عقلاء هم پذیرفته شده؛ می‌آیند می‌گویند پدر ولی است، بعد می‌گویند آن کسی که ولی شد چنین اختیاراتی دارد. می‌گویند این آقا قاضی است منصب قضاوت را اعتبار می‌کنند بعد می‌گویند قاضی این وظایف را دارد. نه این‌که نه منصب قضاوت نه، منصب ولایت نه، این‌ها نه فقط یک احکام باید‌ها و نبایدهایی است ما از آن انتزاع قضاوت کنیم، از آن انتزاع قضاوت کنیم، این جوری نیست. حالا این‌جا گفت که انتزاعی‌ها چی می‌گویند؟ می‌گویند ما از این‌که گفتند بانک مثلاً می‌تواند مالک شود، مالک این ساختمانش است، بانک می‌تواند قرض بگیرد، بانک می‌تواند وام بدهد، قرض بدهد، بانک می‌تواند معاملات دیگر انجام بدهد، مضاربه انجام بدهد نمی‌دانم جعله انجام بدهد چه چه که الان بانک‌ها بحسب اساسنامه‌های‌شان و این‌ها این کارها را می‌کنند. ما از این‌که می‌تواند

این کار را کند می‌تواند آن کار را کند، باید این یا باید این کار کند، باید این کار کند، نباید این، از این انتزاع می‌کنیم چی را؟ اهلیت را، صلاحیت را. خب در انسان هم همین جور است، می‌گویند آقا شخص طبیعی هم همین جور است از این که می‌تواند می‌تواند صلاحیت انتزاع می‌کنیم. حالا پاسخ ما علی اساس این دو نظریه، بعد آن فارقی که این آقایان گذاشتند این است که بر اساس هر دو نظریه، اگر شما بگویید اعتباری است که قلنا، که اعتباری شد که لازم نیست از اول آن مرتبه‌ی او را اعتبار کنیم، اگر بگوییم انتزاعی است خب انتزاعی دایرمدار چی هست؟ منشأ انتزاعش است. خب می‌آیند برای این امر شخص اعتباری، اول ممکن است یک احکام محدودی، یک حقوق محدودی جعل کنند پس انتزاع می‌شود یک صلاحیت و یک اهلیت محدود، بعد بعد از ده سال که گذشت خب دوباره مجمع عمومی تشکیل می‌شود همه می‌آیند بحث می‌کنند می‌گویند خب این‌ها خیلی قوت پیدا کردند این‌ها پختگی پیدا کردند تجربه‌های فراوانی را پیدا کردند حالا بیاییم بگوییم که یک صلاحیت بالاتر به او بدهیم بگوییم توی منطقه می‌توانی تجارت داشته باشی. حالا وقتی که این اعتبار را کردند چی انتزاع می‌کنیم؟ با صلاحیت اوسع را یعنی وسیع را. بعد آمدند دوباره بعد از مدت‌ها که این‌ها خب معاملات را انجام دادند قوی شدند این‌ها حالا بعد می‌آیند می‌گویند عالمی، آن انتزاع می‌کنیم صلاحیت اوسع را. بنابراین چه علی الجدل بخواهیم صحبت بکنیم این تعلیقه به کلام وارد است، علی تلک النظریتین بخواهیم محاسبه بکنیم می‌گوییم چه اعتباری بدانید چه انتزاعی بدانید همین است. عبارت کتاب بر اساس چی نوشته شده؟ بر اساس جدل کانه نوشته شده، برای تکمیلش این است که همین عرض کردم این جور می‌باید ...

س: ??? اعتبار می‌کند که مثلاً دو سال دیگر، چهار سال دیگر، شش سال دیگر ??? صلاحیت اتفاق بیفتد، نه این که منتظر باشد دو سال بعد ...

ج: می‌شود صحبت این است که می‌شود یا نمی‌شود، صحبت سر این می‌شود یا نمی‌شود هست، می‌شود درست؟ پس این فارقی نیست که باید بگوییم آن جا الا و لابد این جور است آن جا الا و لابد آن جور است، این تابع این است که چه جور اعتبار کرده باشد.

س:

ج: قبول قانون گفتیم بعداً راجع به آن بحث می‌کنیم، این جا در صفحه‌ی چهل و یک خواهد آمد.

س:

ج: بله بله، فعلاً حالا قانون که آیا لازم هست یا نه که آن جا بعداً خواهد گفته شد که این جور نیست که بگوییم تحقق شخصیت اعتباری الا و لابد به این هست که قانون هم از او حمایت بکند، این جوری نیست. بله برای سفت‌کاری بله. یا این که ممکن است مزاحمت بکنند یک کشوری مثلاً بگویند آقا اگر طبق قانون نیست می‌رویم فلان می‌کنیم نمی‌گذاریم فلان، برای این است. اما تحقق شخص اعتباری مثلاً فرض کنید که یک خانواده‌هایی هستند خویشاوندان دور هم جمع می‌شوند می‌گویند ما یک صندوق گذا بین خودمان، کار نداریم، بین خودمان می‌خواهیم یک صندوقی می‌خواهیم درست کنیم اموال را تملیک صندوق می‌کنیم، این نمی‌شود بین عقلاء؟ می‌شود.

س: ولی اگر بخواهد از امتیازات حکومت ...

ج: نه حکومت نه لازم نیست، آن لازم نیست، مثل این که یک چیز، مرد و زنی با هم ازدواج می‌کنند نمی‌روند ثبت بکنند، خب شرعاً زن و شوهر هستند دیگر حلال است اشکالی ندارد و لکن ممکن است یک جهات قانونی یک چیزهایی ...

س: به هر حال یک نفعی توی آن هست دیگر ...

ج: بله هست، صحبت آخر دوتا مقام است، یک مقام این است که آیا ...

س: ??? بپذیرد تا آن امتیازاتی که برای او هست ...

ج: آن بله، اما ...

س: ??? بگوییم که آن شخصیت دوم همان شخصیت اول است، چرا؟ چون شرایطی را قانون گذاشته برایش ??? الان از استانی شده چی؟ کشوری، وقتی شد کشوری دیگر استانی نیست ...

ج: نه هست، نه نه کشوری یعنی نه این که آن را از دست دادی، یعنی هم دیگر کشوری می‌توانی هم منطقه‌ای، حالا بالاتر شد هم کشوری هم منطقه‌ای هم عالمی ...

س: حاج آقا، پس شما فرق چهارم را مثل این که قبول ندارید.

ج: بله؟

س: فرق چهارم را شما رد می‌کنید؟

ج: فرق چهارم را رد می‌کنیم آره.

س: حاج آقا،؟؟ بشود شخص حقیقی، اگر شخص حقیقی انتزاعی باشد؟؟

ج: حالا یک نکته‌ای هم من در انتزاعی، شخص حقیقی عرض بکنم. گفتم آن البته بحث‌های دیگه این جهاتش مربوط به درس‌های خارج است این مباحثی که ان شاءالله در حوزه رائج بشود سطحاً و خارجاً. این یک نکته‌ای اما این جا بگویم راجع به این انتزاعی.

انتزاعی در اعتباریات حالا ممکن است بگوئیم از آن حقوق و واجبات و الزاماتی که اعتبار می‌شود انتزاع می‌شود. اما در شخص طبیعی این جور نیست که تصور انتزاعیت متوقف باشد بر چی؟ بر جعل احکام و الزامات و حقوق. بلکه اصلاً الزامات و حقوق براساس صلاحیت است. چون می‌بیند صالح است فلان حکم را برایش می‌کنند. فلان حق را برایش قرار می‌دهند. و صلاحیت از چی نشأت می‌گیرد و انتزاع می‌شود؟ از قابلیت‌هایی که می‌بیند ادراک دارد، فهم دارد، قدرت اراده دارد، چه دارد، این‌ها منشأ می‌شود که پس صالح است برای این که بگوئیم این حق را دارد.

س: پس سن اثرگذار نیست.؟؟

ج: یا برای این که.... و امثال ذلک. زندگی‌اش می‌خواهد روی روال باشد بتواند گسترش پیدا کند، بتواند چه‌کار، صلاحیت این جور نیست که منشأ انتزاع بگوئیم آن حقوق و واجبات است. نه گاهی یک امور تکوینی است که در شخص وجود دارد. این‌ها منشأ انتزاع صلاحیت است پس این صلاحیت دارد. مثلاً ما الان می‌گوئیم که معمول انسان‌ها صلاحیت تعلیم و تعلم دارند. چرا؟ این صلاحیت تعلیم و تعلم دارند از کجا در آوردی؟ این صلاحیت را از کجا فهمیدی؟ برای این که شعور دارد، عقل دارد، فهم دارد، قدرت ادراک دارد، قدرت تحلیل دارد، حافظه دارد. می‌تواند این‌ها را در حافظه خودش نگه دارد. می‌تواند فراگیرد. چون این

چیزها را می‌بینیم در او هست می‌گوییم پس صلاحیت دارد. پس بنابراین منشأ صلاحیت هم این‌جوری نیست که منحصر باشد به ینتزع العقل من اعتبار الحق و الواجب که اگر در کلمات آن‌ها فقط مقید به این شده باشد این تعلیقه هم وجود دارد.

خب «حول هذا الفرق يجب أن نقول»: این فرق چهارم که خلاصه‌اش را عرض کردیم. «أن نقول الأهلية» این صلاحیت و اهلیت برای شخص «تابعاً للاعتبار فی الشخص الاعتباری»، این تابع اعتبار است «كما قلت» این «كما قلت» را اگر به آن بزنید می‌شود جدل. «كما قلت» در کجا؟ در آن فارق سوم. این «يمكن أن يعتبر» حالا که این‌جوری شد، حالا که تابع اعتبار شد خب معتبرین ممکن است تارةً اول از، از اول آن بالا بالا را اعتبار کنند، ممکن است پایین را اعتبار کنند. بعد کم‌کم ... «و يمكن أن يعتبر لها أهلية كاملة منذ البداية»، ممکن است اعتبار بشود برای اشخاص طبیعی، اشخاص حقوقی یک اهلیت کامله از اول «كما هو الشائع». که شایع در بین کشورها و این‌ها اگر فحص بکنید می‌بینید که از اول یک این‌چنین است. البته این ادعایی هست من نمی‌دانم واقعاً همه جا همین‌جور است؟ همه موارد این‌جوری باشد، شایع این باشد‌ها! بله، اصلش هست. درست است. گاهی همان درجه آخر را اعتبار می‌کند. «كما يمكن» ...

س: این اساس این صحبت؟؟ غالباً عوامل بشری خب فضائل؟؟ ما دیدیم که؟؟ اصلاح کردند. لذا اساس این صحبت که ممکن است از ...

ج: خودمان داریم اصلاح می‌کنیم دیگه، می‌گوییم آقا، این‌جور فرق گذاشتید. این نقد وارد است. پس بیاید اصلاح کنید. اشکالی ندارد دیگه، همین در طریق اصلاح هستیم دیگه، همین در طریق اصلاح هستیم. «و يمكن أن يعتبر لها أهلية كاملة منذ البداية كما هو الامر الشائع كما يمكن أن تقرر لها منذ البداية» آن از ابتدا «أهلية ناقصة تتكامل بالتدریج»، این را می‌گوید. مثل طبیعی؛ این هم ممکن است در این هم این‌جوری اعتبار بشود. «كما لو قرروا لشركة تجارية أهلية محدودة النشاطات بالتجارة الداخلية»، مثل این‌که مقرر سازند برای یک شرکت تجاری اهلی نه خارجی؛ اهلی، مال خود مملکت خودش است. که از نظر فعالیت و نشاطات و فعالیت‌ها، از نظر فعالیت‌ها محدود است این را برای این شرکت تجاری این‌چنینی مقرر سازند یک تجارت

داخلی را. بگویند فعلاً شما تجارت داخلی می‌توانی انجام بدهی. «ثم بعد عدة سنوات أو أكثر یسمح لها» یعنی اجازه داده می‌شود، مجال به او داده می‌شود «بالتجارة الدولية». که آن حد بالا است. «فالفرق» که ما حالا سه تا گفتیم. داخلی، منطقیه، دولیه، حالا این دیگه آن وسطی را حذف کرده. داخلی و دولیه، «فالفرق بین الشخصین فی الواقع» بنابراین فرق بین دو شخص یعنی شخص طبیعی و شخص اعتباری در واقع در این جهت نیست که شما می‌گویید. فرق در چیه؟ «أن أهلیة الشخص الطبيعي تکتمل بالتدریج، بینما یمکن لأهلیة الشخص الاعتباری أن تفترض کامله منذ البداية أو تکتمل تدریجاً». فرق این است. باید این جور بگوییم. بگوییم شخص اعتباری در او هر دو ممکن است. اما در شخص طبیعی حتماً تدریجی است. چون شخص طبیعی روشن است. بچه طفل اول که نمی‌شود بگوییم تمام صلاحیت‌ها را دارد. پس فارق صحیح این است که این جور بیان بکنیم. بگوییم در شخص طبیعی حتماً تدریجی است. در شخص اعتباری نه، می‌شود. این جدلی است. اگر جدلی هم نخواهیم صحبت بکنیم می‌گوییم بالاخره یا قول خود شماست یا آن نظریه است که می‌گوید مطلقاً شخص طبیعی و اعتباری هر دو اعتباری است. یا انتزاعی است. اگر قول شما باشد که گفتید. همه جا بگویند اعتباری است که باز گفتیم اعتبار خب دست معتبر است. اگر بگوییم انتزاعی هم هست، انتزاع هم دائرمدار منشأ انتزاع است. اگر منشأ انتزاع را کوچک بگیری اهلیت که انتزاع می‌شود می‌شود کوچک. اگر آن منشأ انتزاع را که آن منشأ انتزاع هم طبق این حرف‌ها کیه؟ همان جعل حقوق و الزامات است. اگر جعل حقوق و الزامات تنگ بود، گسترده نبود خب آن صلاحیت هم که از این انتزاع می‌شود. می‌شود صلاحیت کوچکی.

س: فرق؟؟ شخص طبیعی تکاملش متوقف کامل؟؟ تکامل شخص داریم اثرگذار نمی‌تواند باشد. یعنی بچه را ما نمی‌توانیم مثلاً؟؟ یک هفته بزرگترش کنیم. متوقف ...

ج: این دیگه آثار همان شخص اعتباری است. چون به اعتبار برمی‌گردد بله، ممکن است یک هفته بگوییم این حالا فعلاً یک هفته این جور باشد یک بررسی‌هایی بکنید، کار را شروع کنید، فعلاً این قدر صلاحیت دارد.

س:

ج: بله می‌شود. زود به زود، زود به زود، بله، این دیگه حالا دیگه احوالات و انقسامات همان است دیگه، چیز جدیدی نیست.

س: حاج آقا ببخشید؛ این عناوینی هم که؟؟ طبیعی است آن‌ها هم اعتباری است دیگه؟؟ مثلاً؟؟

ج: نه، نه، نه،

س:

ج: اشکالی ندارد.

س:.....

ج: احکام هم اعتباری، گفتیم. قبلاً هم گفتیم. اتفاقاً در کتاب هم بود که خود احکام امم امور اعتباریه است، تأصّلی نیست. یعنی در خارج بگوییم این را که داری می‌بینی این وجوب است، این حرمت است، این حق است، آن‌ها همه‌اش امور اعتباریه است. امور اعتباریه‌ای است که فرض می‌شود برای امر اعتباری از فرض این امر اعتباری برای آن امر اعتباری انتزاع می‌شود اهلیت.

س:

ج: اهلیت انتزاع می‌شود برای ...، پس بانک، الان از شما سؤال می‌کنیم می‌گوییم آقا، این بانک‌ها اهلیت دارند برای وام دادن؟ می‌گوییم بله. می‌گویی به چه دلیل اهلیت دارند؟ می‌گویی تو اساسنامه‌اش را برو بخوان؛ آن‌جا نوشته یجوز للبانک که وام بدهد. پس معلوم می‌شود اهلیت، از این انتزاع می‌کنیم. یا آن‌جا نوشته می‌تواند، این حق را دارد، این اعتبار را برایش کردند. پس از این انتزاع می‌کنیم که اهلیت دارد.

س: درباره شخص طبیعی؟؟

ج: بله، در شخص ...، منتها در شخص طبیعی هم همین جور است.

س:؟؟ اهلیت؟؟

ج: فلذا حرف، پس حرف همین شد که فرق نگذاریم. در هر دو اعتباری است یا در هر دو چیه؟ انتزاعی است. خب اما امر پنجم: امر پنجم فرقی که گذاشتند این است که گفتند در خطاها و ناروایی‌ها این فرق ظاهر می‌شود بین شخص طبیعی و اعتباری. در شخص طبیعی بله، می‌تواند وقتی یک خطایی کرد مجازات جسمی به‌کار ببرند. شلاق بزنند، اعدام بکنند مثلاً و امثال ...، اما در شخص اعتباری دیگه شلاق زدن و امثال ذلک این‌جا معقول نیست. شخص اعتباری کو؟ این‌که فرض این است که این مدیرعامل و این کارمند و این‌ها که شخص اعتباری نیستند. این کارمند آن شخص اعتباری است. از او حقوق می‌گیرند. این ساختمان هم که آن شخص اعتباری نیست، تازه این ساختمان هم مال آن شخص اعتباری است. آن شخص اعتباری یک فرضی است که بین عقلاء انجام می‌شود. یک امر فرضی است، خیالی است منتها آثار را بر آن بار می‌کنند به‌خاطر تنظیم امور زندگی. او را دیگه ... چه‌کارش بکنند او را؟ قرار است زندان بکنند؟ نمی‌دانم جهنم ببرند او را؟ آتشش بزنند؟ او را که نمی‌شود. اما یک سری امور آخر که از باب مجازات باشد مثلاً پلمب می‌کنند که فعلاً نتواند کار بکند.

س:

ج: بله، یا جریمه‌ای برایش قرار می‌دهند. باید مثلاً این‌قدر جریمه بدهی. و امثال ذلک. لا این‌که، این هم واضح است.

الخامس: «لا يقع الشخص الاعتباری تحت طائلة العقوبات الجسدية»، طائل به معنای قدرت است. به معنای نیرو است که این‌جا کنایه از فشار است. که چون قدرت باعث فشار می‌شود دیگه یا سنگینی. لایقع الشخص الاعتباری تحت فشار و سنگینی عقوبات جسديه «غير أنه مشمول بالعقوبات القانونية المدنية والإدارية» قانون مدنی که مال، توی قانون مدنی هر کشوری مثل ایران هم قانون مدنی دارد دیگه، برای مُدُن و شهرها و مثلاً محال زندگی و تمدن انسان‌ها در این کشور یک قوانین خاصی وضع شده. بله، او آن‌ها را می‌تواند. «للعقوبات القانونية المدنية و الإدارية» که قانون اداری هم این است که من اگر مثلاً فلان شخص دیر آمد

می‌گوییم مثلاً شش ماه باید فلان باشد، حقوقش کم می‌شود یا چه می‌شود یا چه می‌شود یا توی پرونده‌اش کارت زرد به او می‌دهند یا چه می‌دهند، این‌ها چیزهای اداری است.

س:

ج: بله، آن‌که گفتیم. آن حالا می‌آید بله. بله، یک وقتی ببینید؛ ما حالا داریم مال شخص اعتباری را داریم حرف می‌زنیم. یک وقتی هم هست که مدیرعامل یک خطاهایی کرده به عنوان مدیر عامل. آن‌جا بله، او را می‌شود زندانش کرد. یا کارمند یک خطایی کرده، براساس اساسنامه عمل نکرده، یا اختلاس کرده یا چه کرده، آن‌ها که، آن‌ها بله، آن‌ها که مال آن‌ها است. به عنوان شخص حقوقی نیست. ما می‌خواهیم بگوییم خود شخص حقوقی. به عنوان خودش. بله، «غیر أنه مشمول بالعقوبات القانونية المدنية والإدارية فيمكن تطبيقها» یعنی تطبیق آن عقوبات قانونی و مدنی «فی حقّه». در حق شخص اعتباری. «فلا يمكن الحكم بالسجن» یعنی زندان «على الشخص الاعتباري بسبب وقوعه تحت الدين مثلاً» دین، چیزی را خریده برای مثلاً بانک یک معامله کرده یا فلان شرکت معامله کرده، نتوانسته پرداخت کند یا نکرده عمداً، خواسته فعلاً آن‌ها را توی سرمایه‌اش باشد و برود هی بر ارباح و سودهای خودش اضافه بکند نمی‌رود چیزش را بپردازد. دینش را بپردازد که الان بانک‌ها، می‌بینید چقدر مقروض هستند به بانک‌ها، خب بله، نمی‌روند بپردازند. حالا یک شخص اعتباری آمده یک قرضی را از یک جایی کرده نمی‌رود بپردازد. این‌جا هم ما می‌توانیم؛ لایمکن که این شخص اعتباری را زندان بکنیم یا بگوییم شلاق بزنیم. اما «بینما» در حالی که «يمكن الحكم عليه بمصادرة أمواله أو حجزها أو إيقاف نشاطاته». مصادره اموالش می‌کنیم می‌شود. حجر کنیم یعنی ممنوعش کنیم از معاملات، مثل آدم را که محجور می‌کنند نمی‌تواند معامله کند. «أو إيقاف نشاطاته» یا این‌که کل فعالیت‌هایش را موقوف کنیم. بگوییم فعلاً تا چند ماه مثلاً نباید انجام بدهی. خب مثل این‌که اذان شروع شده دیگه ان شاء الله. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان